

مقاله پژوهشی

سیاست و استتیک: واکاوی سوژه سیاسی در اندیشه ژاک رانسیر

مهشین سیاوش پوری^۱، محمدرضا تاجیک*^۲ حسینعلی نوزری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۶

چکیده: عدم پاسخگویی فلسفه و جامعه شناسی مدرن و اثباتی به حل مسائل و پدیده‌های مربوط به جامعه با منفعت‌محوری و ناکارآمدی عملکرد احزاب و نهادهای سیاسی چرخش به سوی استفاده از نظریات استتیک را پر اهمیت می‌کند. ژاک رانسیر ضمن آن که تعریف جدیدی از سوژه سیاسی ارائه می‌کند؛ یک الگوی خاص را برای شناخت دیگری و ساختارهای انقیاد کننده سوژه سیاسی ترسیم می‌کند و در نهایت تعریف جدیدی از سوژه سیاسی پیشنهاد می‌دهد. به باور رانسیر برای تحقق برابری و دموکراسی می‌بایست فراتر از مرزهای فلسفی و جامعه شناختی رفت. برای او استتیک حوزه‌ایی است که راه را برای زیستن برابر فرد در جامعه هموار می‌سازد. در این راستا، همزمان با شرح مفاهیم کلیدی نظریه رانسیر چون توزیع امر محسوس، نظم پولیسی و برابری به چگونگی فراروی نظریه استتیک رانسیر از مباحث و نظریات فلسفی و گفتمانی پرداخته شده است.

واژگان اصلی: توزیع امر محسوس، خشی سازی، برابری، دموکراسی، سیاست.

^۱ دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی (مسائل ایران)، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران)

ایران، siavashpoori@gmail.com

^۲ استاد تمام گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی؛ تهران؛ ایران (نویسنده مسوول).

dr_mohammadrezatajick@yahoo.com

^۳ حسینعلی نوزری استادیار گروه علوم سیاسی واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، تهران(ایران).

h.a.nozari@gmail.com

مقدمه

هنگامی که تحلیل جامعه‌شناسان در استفاده از آمار و ارقام با شکست مواجهه می‌شود و علوم اثباتی و حتی انتقادی قادر به رفع ابهامات زندگی روزمره انسان نباشند؛ چرخش فلسفی به سوی رویکرد استتیک می‌تواند نتیجه بخش باشد. این رویکرد ما را قادر می‌سازد تا بتوانیم بسیاری از گسست‌ها و شکاف‌های پنهان شده بین جامعه و فرد، عرصه خصوصی و عمومی، سیاسی و اجتماعی را شناسایی و برطرف کنیم. استتیک به جای تکیه به بایسته‌ها و الگوهای علمی به اشکال ظریفتر فلسفه مربوط به کنش فرهنگی وارد می‌شود و اساساً بر مولفه‌های وجودی انسان تأکید می‌کند که به خاطر گسترش نظام سرمایه‌داری ترک برداشته است. استتیک قادر است به میزان زیادی پیچیدگی‌های تجربه زیسته بشر امروزی را با دقت شرح دهد.

در این مقاله به جای استفاده از زیبایی‌شناسی که معادل فارسی کلمه استتیک است؛ از استتیک استفاده شده است. به این خاطر که استتیک علم مربوط به زیباشناسی و هنر نیست؛ بلکه در مورد امور حسانی و یک نوع داوری منطقی از نوع کانتی محسوب می‌شود که به از فرم دررفتگی‌ها توجه دارد. زیبایی‌شناسی تنها در معنای محدود خود به تئوری هنری اشاره دارد و نه به نظمی که هنر را ابژه مطالعه تلقی می‌کند. زیباشناسی نوع جدیدی از تجربه است که کانت در نقد داوری آن را نظامند کرده است. برای کانت تجربه زیباشناسی تجربه‌ایست که یک گسست قطعی در شرایط مرسوم تجربه حسی ایجاد می‌کند.

در این راستا شناخت سوژه و سوژگی یک مولفه مهم رویکرد استتیک است. ما با خوانش استتیک کنش‌های فردی می‌توانیم به جنبه‌های بخشی‌گروها در رخداد‌های اجتماعی را توجه کنیم. این پرسشی بس مهم است که کنش فردی تا چه میزان می‌تواند پایگاه اجتماعی او را در سلسله مراتب اجتماعی ارتقا دهد. زیرا که همواره بحث سوژگی فردی با موضوع ارتقای جایگاهش در ساختار نظام اجتماعی گره خورده است. برای رانسیر همان قدر که حاکمیت و نهاد‌های موازی آن موجب زایش سوژه منقاد می‌شود؛ به همان اندازه به نقش فیلسوفان و جامعه‌شناسان در ابژه‌سازی تأکید می‌کند. او معتقد است که فیلسوفان مدرن مادام کوشیده‌اند با نسخه‌پیچی و الگوسازی راه و روش خاصی را برای ارتقای افراد جامعه به وجود آورند. احزاب سیاسی نیز به موازات اندیشمندان ضمن شناسایی مخاطبین خود، سعی در آگاهی بخشی و رهاسازی آنان داشتند. نوعی از آگاهی که بیش از آن که رهایی بخش باشد؛ تنها سوژه منقاد را متولد می‌کرد. برتری رویکرد استتیک در این است که هم ظرفیت شناخت ساختار رفتار فرهنگی جامعه را دارد؛ و هم ظرفیت تبیین تغییر فضای ذهنی

افرادی را دارد که تا کنون جزئی از اجتماع محسوب نمی‌شدند.

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که ماهیت سوژه سیاسی از نظر رانسیر چیست و چگونه سوژه رانسیری از مفهوم سوژه مدرن متفاوت و جدا می‌شود؟ پاسخ به این سوال فرضیه را شکل می‌دهد مبنی بر این که تا کنون الگوهایی را فلسفه برای رهایی بخشی سوژه ترسیم کرده است؛ موجب رهایی بخشی به سوژه نشده است. سوژه رانسیری از همان ابتدا با رهایی متبلور و زاده می‌شود و اجازه نسخه‌پیچی را به مراجع کلان فکری نمی‌دهد. رانسیر به دنبال تحقق برابری و نوعی از دموکراسی است که تا کنون از نظر فیلسوفان پنهان مانده است. او به دنبال شناخت سوژه‌گانی است که از سلسله مراتب سلطه به حاشیه رانده شده‌اند و در جهان دیگری به سر می‌برند؛ اما با کنشگری-شان می‌توانند فضایی از برابری را خلق کنند.

مقاله حاضر به سه بخش تقسیم می‌شود. در بخش نخست ادبیات مربوط به سوژه سیاسی مرور اشاره شده است و سپس با مدد جستن از نظریه هرمنوتیک اسکینر کوشش شده تا چارچوب نظری مناسب طراحی شود. بخش دوم رساله تحت عنوان «نقش فلسفه در تجسد و انقیاد سوژه» نام دارد. موضوع مورد بحث آن است که فیلسوفان علوم اجتماعی در حاشیه بردن دیگری تا کنون چه نقشی ایفا کرده‌اند. آنها با ترسیم یک نظام اخلاقی-فلسفی امکان حضور دیگری را از میان برده و عرصه تفکر و اندیشه را به انحصار خود درآورده‌اند. این جریان که از افلاطون تا بوردیو وجود داشته است؛ زمینه را برای رشد توتالیتریزم مهیا کرده است. در بخش سوم شرایط ظهور سوژه سیاسی قائم به ذات خود تبیین گردیده و شرح داده می‌شود که چگونه سوژه سیاسی آشکار شده یک پدیده زیباشناسانه یا همان استتیکی محسوب می‌گردد. تمرکز این بخش بر روی آرای رانسیر در مورد سوژه سیاسی است.

ادبیات پژوهش

تعریف از سوژه سیاسی در دوران مدرن در آثار اندیشمندان بزرگی چون لاک، کانت، مارکس و دیگران بازتاب یافته است. در حال حاضر اندیشمندان پست مدرن چون میشل فوکو، گایاتری اسپیواک، آن بدیو نیز در مورد سوژه سیاسی نظریات جدیدی را ارائه کرده‌اند و حوزه جامعه‌شناسی سیاسی را با سایر رشته‌های علوم انسانی پیوند زده‌اند.

کانت در نقد عقل محض برای واژگون ساختن سلسله مراتب سوژه/ ابژه تلاش کرد: در حالی که

فلسفه پیش از کانت بر آن بود که سوژه ابژه بیرونی را رونویسی می‌کند. به باور کانت ابژه‌ها توسط شکلی برساخته می‌شوند که سوژه را به جهان بیرونی فرا می‌افکند. در این معنا چرخش کانتی به روشنی بیانگر گردش به سوی سوژه محوری یا (انسان محوری) است و به عبارتی کانت بر انفعال یا «پرتاب شدگی» سوژه تاکید می‌گذارد (کاراتانی، ۱۳۹۶، ۳۹).

کانت به همین شیوه توانست تناقض فلسفه زمان خود را از سر راه بردارد، حال چه این فلسفه بر حواس تجربی (تجربه‌گرایی) و چه بر تفکر عقلانی (عقل‌گرایی) تکیه داشته باشد. کانت ساختارهایی را معرفی کرد که آدمی از آنها بی‌خبر است. یعنی شکل‌های دریافت حسی یا مقولات فاهمه و این ساختارها را استعلایی می‌نامد. واژه‌های چون حس و فهم از دیر باز در مقام بیان مفهومی تجربه زیسته در کار بودند: «حس کردن» و یا «فهمیدن». نکته تعیین‌کننده نظریه کانت همین ساختار نظامندی است که «استعلایی» خوانده می‌شود (همان، ۴۳-۴۰). در واقع سه قوه «حس، فاهمه و عقل» نزد کانت، درست همانند «آن، من و ابرمن» فروید، واقعیاتی تجربی نیستند. در این معنا آنها به واقع «هیچ» اند، اما این هیچی است که به منزله کارکردی خاص هستی دارد. می‌توان گفت چرخش کانت به سوی شیء فی‌نفسه با گذار از راه فرعی موشکافی در سوژگی است و مفهوم شیء فی‌نفسه همواره با معضله دیگری (the other) پیوند داشته است. اگر چه کانت پروژه خود را از طرح مسئله دیگری آغاز نمی‌کند (همان، ۴۷).

اسپیواک در اثر مهمش به نام آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟ موقعیت زن هندی را به عنوان نمونه‌ای از انسان فرودست بررسی می‌کند. در واقع بیشتر اندیشمندانی که به مطالعه سوژه پرداخته‌اند؛ به تحلیل و تبیین ابژه و نه سوژه می‌پردازند. در صورتی که با رویکرد استتیک رانسیر سوژه در حاشیه‌ترین جایگاه نظام اجتماعی زاده می‌شود، رشد می‌کند و دیده و شنیده می‌شود. سوژه‌های نمایان شده ساختارهای نوی را پدید می‌آورند.

کتاب «How Chang Happens: Why Som Social Movment s Succeed While Others Dont» اثر Leslie R. Crutchfield است که در سال ۲۰۱۸ به چاپ رسیده است. کراچفیلد در این کتاب بر روی شناخت تغییرات اجتماعی موفق تمرکز کرده است. او می‌خواهد بداند چگونه تغییر اتفاق می‌افتد و چرا برخی از جنبش‌های اجتماعی موفق هستند و برخی دیگر نه؟ او به طور خاص رخدادها، حوادث و جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرده است که از سال ۱۹۸۰ به بعد در امریکا رخ داده است. او می‌خواهد ببیند که تغییرات سیاسی و اجتماعی چگونه اتفاق می‌-

چارچوب نظری: هرمنوتیک اسکینر

در این مقاله کوشش شده با استفاده از نظریه هرمنوتیک «نیت مولف» اسکینر به خوانش سوژه استتیکی رانسیر پردازیم. اسکینر معتقد است برای تفسیر معنای متن به منزله تجسم نیت عینی مولف، فهم نیت او لازم است. این نیت، صرفاً عملی ذهنی نیست بلکه کنشی اجتماعی محسوب می‌شود که در زبان عصر مولف عینیت می‌یابد. برای درک نیت مولف علاوه بر شناخت زبان و مفاهیم معانی، شناخت زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فکری زمانه وی نیز لازم است (روشن، ۱۳۸۷، ۱۱). اسکینر معتقد است فهم متن صرفاً فهم معنای گفتاری آن نیست بلکه فهم قدرت کنش گفتاری قصد شده است. به نظر او برای فهم نیت مولف، پژوهشگر باید به دو سوال اساسی پاسخ دهد: متن چه معنایی را می‌رساند؟ و نویسنده آن متن ممکن است چه منظوری داشته باشد؟ (اسکینر، ۱۳۹۳، ۱۹۸)

اسکینر همواره می‌گوید درک یا فهم نیروی کارگفتی (نهفته در سخن) مورد نظر، همیشه یکی از شرط‌های لازم فهمیدن خود آن گفته را تشکیل می‌دهد (اسکینر، ۱۳۹۳، ۱۹۹). منظور از زمینه زبان‌شناختی یا ایدئولوژیک نیز مجموعه‌ای از متون نوشته شده یا رایج در آن زمان است که او از آن با اصطلاح «هنجار مرسوم» یاد می‌کند. پژوهشگر باید بداند هنگامی که مولف هنجارهای مرسوم را تصرف می‌کند به دنبال پی‌گیری چه انگیزه و هدف سیاسی‌ای است و می‌خواهد چه تغییری را در کنش‌های سیاسی عصر خود بدهد. اسکینر، وظیفه اصلی تفسیر را کشف همین مقصود می‌داند (نوذری و مجیدپور، ۱۳۸۹، ۱۱۰). در مجموع منظور اسکینر از فهم نیت مولف این است که امکان دارد نویسنده‌ای از نیت‌های خود کاملاً سر در نیاورد، یا در مورد تشخیص‌شان دچار خود فریبی شود یا صلاحیتی در بیان آن‌ها نداشته باشد (اسکینر، ۱۳۹۳، ۱۸۱). باری اسکینر معتقد است پژوهشگر باید نه درباره این که نویسنده به آن چه قصد و هدفش بوده رسیده است یا نه بلکه در این باره پرسش کند که نیت دقیق او در نگارش آن چه نوشته است چه بوده است (همان، ۱۳۹۳، ۱۷۹). او می‌گوید یک نیروی ادراکی وجود دارد که توضیح می‌دهد چرا گزاره‌ای اصلاً مطرح شده است و برای فهم آن گزاره باید نخست نیرو را درک کرد. لازم است این نیروی ادراکی را نه صرفاً به منزله گزاره بلکه به عنوان حرکتی در استدلال درک کنیم. (همان، ۲۰۳).

تعریف مفاهیم:

سوژه سیاسی: همراهی افراد بی نام در یک کنش روزمره زندگی است که می‌تواند با آگاهی یا ناخودآگاه مرزهای شناخته شده فرهنگی را جابه‌جا کنند و جایگاه سوژه را در سلسله مراتب اجتماعی ارتقا دهند. سوژه سیاسی احساس‌هایی که از روی عادت ساخته شده‌اند را برهم می‌زند. زیبایی‌شناسی: زیبایی‌شناسی چیزی جز جستجوی معنا در امور بی معنای زندگی و تبدیل کردن آن‌ها به تجربه نقادانه و رهایی بخش نیست.

کنش سیاسی: مربوط به کسانی که سخن‌شان سیاسی نیست؛ اما با کنش خود و فضایی که به وجود می‌آورند؛ اشکال بدیعی از تفکر را خلق می‌کنند. رانسیر تاکید خود را بر ذهنیت‌سازی سیاسی می‌گذارد. برای رانسیر رهایی در عمل محقق می‌شود

سیاست: سیاست، یک فرایند آناارشی رهایی بخشی است که منطق اختلاف نظر را در برابر منطق رسمی پلیس قرار می‌دهد. سیاست به معنای گشوده شدن یک فضای ذهنی که هر کسی می‌تواند در آن به حساب بیاید. در واقع یک کنش برای ساخت فضا است. فضایی که در آن برابری رخ می‌نماید.

توزیع امر محسوس: به تقسیم کاری اشاره دارد که مرئی یا نامرئی بودن گروه‌ها را درون نظام اجتماعی تعیین می‌کند. از نظر رانسیر معنی توزیع امر محسوس در نظام اجتماعی این است که کسانی هستند که سرنوشت از قبل به آگاهی آن‌ها شکل داده است در مقابل کسانی قرار می‌گیرند که سرنوشت باعث شده که ابژه‌های دانش را تشخیص دهند و در مورد آن‌ها تصمیم بگیرند.

باز پیکربندی: در مورد توافق معینی در روابط میان احساس و احساس است که ممکن است روابط میان این دو به هم مرتبط یا نامرتب باشد.

ختی سازی: ختی سازی نمونه‌ای ناب از تعلیق است که در توزیع امر محسوس بنیان یافته است. ختی سازی به معنای صلح نیست بلکه برعکس به معنای تضاد و دشمنی میان نیروهای ذهنی است.

نقش فلسفه در تجسد انقیاد سوژه:

پایه و بنیان «عدم امکان حضور دیگری» از کجا ناشی می‌شود؟ علت وجودی حضور دگر ختی شده در اجتماع چیست؟ بی تردید شاید نخستین پاسخی که به ذهن برسد سلطه «دولت» و نهادهای وابسته به آن مانعی جدی برای انجماد سوژه سیاسی باشد؛ اما پاسخ کسانی چون بدیو، کاراتانی و رانسیر متفاوت است. برای فهم و درک سوژه ختی یا سوژه منجمد شده در نظر رانسیر ابتدا باید

مفهوم «توزیع امر محسوس» او را دریابیم.

در واقع توزیع امر محسوس مفهومی مشابه با تعریف نظام سلطه در نظر فوکو است. یعنی وجود ساختاری متصلب و خدشه ناپذیر که به لحاظ فرهنگی شکل گرفته و موجب استیلا بر فرد شده است (فوکو؛ ۱۳۹۶؛ ۱۷۰). رانسیر برای تبیین ابعاد استتیک سیاسی سه نکته را در مورد توزیع امر محسوس به اختصار شرح می‌دهد: نخست توزیع امر محسوس به تقسیم کاری اشاره دارد که ماهیت جایگاه حسی و نیز مرئی و نامرئی بودن گروه‌ها را درون نظم اجتماعی تعیین می‌کند (Wayan, 2014; 176). توزیع امر محسوس یک بازیگر بندی است که آشکارا مورد توافق قرار گرفته است. دوم، این بازیگر بندی مستلزم توافق معینی در روابط میان احساس و احساس است که ممکن است مرتبط یا نامرتب باشد. روابط احساسی زمانی مرتبط است که نیروهای ذهنی از یک نظم قطعی تبعیت می‌کنند و بازی خاصی بین آنها در جریان است که بر اساس قواعد بنیان شده در آن است. روابط احساسی نامرتب هنگامی ایجاد می‌شود که میان نیروهای ذهنی قانونی وجود ندارد. سوم، روابط احساسی مرتبط یا نامرتب یک موضوع سلسله مراتبی قلمداد می‌شود. ممکن است میان نیروهای ذهنی سلسله مراتبی وجود داشته باشد که قابل تغییر باشد یا امکان دارد بین نیروهای ذهنی سلسله مراتبی وجود نداشته باشد ولی یک نیروی ذهنی باشد که قدرت خود را از انکار سلسله مراتب قدرت کسب می‌کند. رانسیر نام این خصوصیت را «ختی سازی» می‌نامد.

رانسیر ختی سازی را از تفسیر تجربه استتیکی شیلر الهام گرفته است. شیلر تجربه استتیکی را تضاد میان میل رسمی و میل احساسی معنا می‌کرد. شیلر در این خصوص خوانش کانت از مفهوم ذینفع را یادآوری می‌کند، کانت معتقد بود: «اگر نیروهای ذهنی بخواهند در اشکال داوری با یکدیگر همکاری کنند و دانستن و احساس کردن را به بخش‌هایی از روح اختصاص دهند، بهتر است با آن بخش از آگاهی راهنمایی شویم که قدرت ارزیابی را دارد ولی در جایگاه فروتر قرار گرفته است، باید آن

احساس سرکشی را شناسایی کنیم که شوک احساسی و انگیزه میل را می‌داند» (Ranciere, 2009, 5).

برای رانسیر ختی سازی یک نمونه ناب از تعلیق است که در توزیع امر محسوس بنیان یافته است. می‌توان منظور رانسیر را از ابعاد استتیکی در یک جمله خلاصه کرد: ضمیمه کردن بخش‌هایی که نمی‌توان آنها را همچون بخشی از خود توصیف کرد. ابعاد استتیکی نوع دیگری از روابط میان احساس و احساس است. ضمیمه‌ایی که توأما هم نشان دهنده تقسیم جوهری احساس است و هم ختی شده است. رانسیر آن را مخالفت می‌نامد، اما مخالفتی که یک نزاع یا آنتاگونیسم نیست بلکه

یک آشفتگی در روابط معمول میان احساس و احساس است (Rancier, 2014, 181) رانسیر می‌گوید: «یک رابطه معمول در مفهوم افلاطونی و به معنای سلطه بهتر علیه بدتر است. رانسیر به عمد به جای استفاده از مفهوم تضاد از مفهوم آشفتگی استفاده می‌کند. او معتقد است که آشفتگی به دو صورت قابل درک است: نخست تنها امکان آشفتگی که در آن روابط نیروهای متخاصم، بر اساس مبارزه بدتر علیه بهتر تعریف شده است. نوع دیگری از آشفتگی که رانسیر بر آن تأکید ویژه دارد؛ مربوط به زمانی است که در بازی هیچ مخالفتی صورت نمی‌گیرد. تنها یک اختلال وجود دارد. آن اختلال مربوط به زمانی است که خود مخالفت خنثی شده است (رانسیر، ۲۰۰۹، ۳). بنابراین به نظر رانسیر خنثی سازی به مثابه برقراری صلح نیست بلکه برعکس به معنای تضاد میان نیروهای ذهنی است؛ بخشی از مردم که به لحاظ روحی و طبقاتی در صحنه اضافه هستند، مکملی هستند که برای دیده شدن با روشی رادیکال مبارزه می‌کنند و در نهایت در بستر تمام کنش‌های سیاسی جاری، آنانی که «سهمی و نامی ندارند» و بخشی نیستند، آن کارگرانی که «کاغذی ندارند» همگی جزئی از نگرش سلبی یا «بسیط» و «بی‌حاشیه» به عرصه بشری سیاست رهایی بخشدند.

به باور رانسیر با دو روش متفاوت دگر خنثی شده را می‌توان شناخت و به ماهیت رضایت یا نارضایتی سوژه خنثی از وضعیتش ارتباط دارد. یکی از روش‌ها نگرش انتقادی به رویکرد اخلاقی است که در این بخش به آن می‌پردازیم. رانسیر رد پای نظام اخلاقی را از آثار سقراط و افلاطون تا اندیشمندان کنونی چون دریدا، لیوتار و بوردیو دنبال کرده است. روش دیگری که رانسیر پیشنهاد می‌دهد روش استتیک سیاسی یا سیاست استتیکی است که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

گفتگو یکی از عناصری است که بر نظام اخلاقی حاکم بر فلسفه سایه انداخته است. کاراتانی معتقد است که افلاطون به عدالت مبتنی بر گفتگو باور داشت. می‌گوید شایان توجه است که افلاطون رساله منون را با توصیف پرونده خود سقراط آغاز می‌کند: ارسطو آنچه‌آنچه به عدالت مبنی بر گفتگو باور داشت که مرگ خویش را به موجب دادگاه پذیرفت. از منظر روش سقراطی، حتی اگر معلوم شود که حکم ناحق بوده است، اهمیت اصلی خود فرایند احقاق حق است و سقراط نیز فقط نتیجه و محصول این فرایند را درست می‌دانست. رشر در این باره می‌گوید: «این گفتگو همواره قابلیت آن را دارد که به تک‌گویی بدل شود و راستش در آثار افلاطون و ارسطو، دیالکتیک عملاً به تک‌گویی بدل شد». به عقیده کاراتانی اساس فلسفه مغرب زمین به مثابه نوعی گفت و گوی دیالوگی آغاز شد (کاراتانی، ۱۳۹۶، ۹۶).

در همین راستا رانسیر استدلال می‌کند که هر دیگری یا ابژه پیرامون وضعیتی از انگار سیر می‌کند و معتقد است که افلاطون آن وضعیت انگار گونه را با روشی تحریک‌آمیز با اخلاق چارچوب‌بندی کرده است: ضرورت اخلاقی یک تخیل است. اما تخیل به معنای توهم نیست، بلکه تخیل عملکردی است که توپوس (یک موضوع یا قاعده سنتی در ادبیات)، یک سپهر و قانونی را در رابطه میان احساس و احساس به وجود می‌آورد (Rancier, 2014, 267). می‌توان استدلال کرد که تقریباً کل تاریخ فلسفه غرب و تفکر اخلاقی، همواره در جستجوی بی‌پایان برای هماهنگی با مفاهیم از خیر بوده است. این تلاش مادام شکست خورده است. از افلاطون و به ویژه ارسطو و پیش از آنها رواقیون و اپیکوری‌ها گرفته؛ حتی تفکر مسیحی قدیس توماس آکویناس همه در پی ترسیم مفهوم اخلاقی خیر بودند.

واضح است که دیدگاه اخلاقی قائم بر فانتزی «هماهنگ بودن جامعه» که هم بر سوژه و هم بر اجتماع اعمال می‌شود، با دموکراسی سازگار نیست. دیدگاه اخلاقی «توتالیتیرسم» یا «چندپارگی» را تقویت می‌کند (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲، ۲۴۳). به باور رانسیر علوم اجتماعی مدرن نیز شامل این اغواگری هستند. آنها با قطعیت اظهار می‌کنند که علوم نمی‌توانند تخیل را تصدیق کنند و هرگز نخواسته‌اند مزایای تخیل را به دست آورند، زیرا می‌خواهند موقعیت طبیعی توزیع اشخاص در نظام اجتماعی را حفظ کنند.

همان‌طور که می‌بینیم شکلی از توزیع میان افراد جامعه ایجاد شده است: کسانی که سرنوشت آگاهی آنها از قبل مقدر کرده و کسانی که سرنوشت مقدر کرده که آنها ابژه‌های دانش باشند. او همچنین به جامعه‌شناسی بوردیو اشاره می‌کند زیرا در آن ردپای خالص‌ترین شکل پنهان افلاطون‌گرایی دیده می‌شود که به دانش اجتماعی مدرن جان بخشیده است. جدل بوردیو بر علیه تخیل استتیک ایده یک جامعه‌شناس ساختارگرا است. رانسیر معتقد است که اگر جامعه‌شناسی بخواند به حیات خود ادامه دهد باید به رویکرد استتیک نیز توجه کند به این معنا که کارگر می‌تواند ارتباط چشم خود را با دستش قطع کند، او باور دارد که می‌تواند از شرایط خودش بگسلد. این موضوعیست مهمی است که باید بر جامعه‌شناسی حاکم باشد (Rancier, 2014, 169).

رانسیر با مطالعه یک سری از مقالاتی که کارگران در آن بدون واسطه و مستقیم توانستند احساسات خود را در آن بنویسند به پتانسیل نهفته در رویکرد استتیک پی برد. کارگران در انقلاب ۱۸۴۸ قرانسه شکوفایی زودگذری را تجربه کردند. در یکی از این روزنامه‌ها با عنوان «آزیر کارگران» یک سری

مقاله از نجاران منتشر شد. آنان در این روزنامه‌ها خاطرات و رخدادهای روزهای کاری خود را هم در هنگام کار و هم وقتی که برای استراحت دراز کشیده بودند را شرح می‌دادند و در غالب نوعی یادداشت خاطرات روزانه آن را منتشر می‌کردند.

رانسیر برای نشان دادن رویکرد استتیک‌اش به یک نمونه از خاطرات نجاران اشاره می‌کند: «مادامی که نجار کف خانه را هنوز تمام نکرده است باور دارد که در خانه خود است، او نما و مدل خانه را دوست دارد. اگر پنجره رو به باغ باز شود و یا یک چشم‌انداز رنگارنگ را نشان دهد، لحظه‌ایی دست از کار می‌کشد و به آرامی در خیال یک چشم‌انداز بی‌نظیر فرو می‌رود تا از آن حتی بیش از مالکان ساکن همسایه لذت ببرد». به نظر می‌رسد این متن دقیقاً چیزی را ترسیم می‌کند که بورديو آن را توهم استتیک توصیف می‌کند. بورديو معتقد است که دانش نجار زمانی که از تصور و باورش صحبت می‌کند با حس لذتش نسبت به ساکنین واقعی در تضاد است. اما به باور رانسیر این متن به صورت اتفاقی در روزنامه کارگران انقلابی چاپ نشده است، جایی که تصور یا باور استتیک به معنای چیزی بسیار با ارزش است: یک گسستگی بین کار دستی و نگرستن به چشم‌انداز وجود دارد (Kompridis, 2014, 271).

در این جا نظر رانسیر شبیه به تعریف ژیزک از سوژه است. ژیزک معتقد است که سوژه سرانجام به کمک واژه خود را پیدا می‌کند و به خود می‌آید... سوژه در واژه بی‌درنگ خود را به دست می‌آورد و به معنای دقیق کلمه، خود را بدیهی می‌انگارد (استاوراکاکیس، ۵۷، ۱۳۹۲). نگرش به چشم‌انداز به مدت زیادی مختص به ارباب بوده است. اما کارگران فرانسوی توانستند چشم‌انداز را از آن خود کنند کنش کارگران به معنای توزیع مجدد و مناسب بدن و اخلاق است. این موضوع شامل بی‌علاقگی و سهل‌انگاری است: به لحاظ تجربی از بین بردن یک بدن خاص که به یک پیش فرض متکی بود. یعنی اخلاق خاصی را به یک بدن پیوند می‌زد؛ به اخلاق هنرمندی که می‌داند کار را نباید معطل کرد و کارگرانی که احساس می‌کنند با این کمبود زمان سازگار شدند. شرط داوری استتیک به رسمیت نشناختن کسانی است که حقیقتاً به کاخ تعلق دارند یعنی نجیب زادگان مغرور و مردمی که در کاخ زحمت می‌کشند. این به رسمیت نشناختن به معنای توهم نیست که واقعیت مالکیت را لغو کند. این یک توصیف استتیک در آن جایگاه مناسب است. آن تجربه شرط صدای سیاسی کارگران است (Rancier, 2014, 201).

او معتقد است که کلماتی که کارگران در این روزنامه نوشتند در حالت استتیک خود، هویت آنها را

در جایگاه کارگری به هم ریخته و آنها توانستند یک گام فراتر از هویت خود بردارند. این کنش نه تنها نظم اجتماعی سرمایه داری بلکه گفتمان‌های آکادمیک روشنفکری مارکسیستی_ همان کسانی که رانسیر نظراتشان را به چالش می‌کشد_ را نیز با چالش مواجهه کرد؛ زیرا روشنفکران اهمیت برابری را در این می‌دانند که کارگران را در جایگاه کارگری حفظ کنند تا آنها بتوانند در مقام اندیشمند ماموریت تاریخی خود را محقق کنند. رانسیر در کتاب شب‌های کارگری وضعیت کارگران قرن نوزده فرانسه را به شیوه‌ایی نو بیان می‌کند.

رانسیر معتقد بود که فرم‌هایی که در این متن‌ها خلق شدند مشابه متون دیگران بود. کارگران توانستند با این آثار ادبی ارزش‌های سیاسی را برای خود کسب کنند و قدرت برابر زبانی خود را با جایگاه سخنگویان نشان دهند. در واقع شاعرانگی کارگران توانست ابعاد سیاسی آنها را درباره ابژه‌های دانش بازنمایی و عملی کند. عملی که خوانش فرهنگ اجتماعی را با چالش مواجهه کرد(رانسیر، ۱۱۶، ۲۰۰۰).

رانسیر به نظام اخلاقی که فیلسوفان کوشیده‌اند تا آن را جا بیاندازند نیز حمله می‌کند. به نظر رانسیر ناشناس ماندن رویکرد استتیک‌ی موجب شده که توأماً توزیع نظام اخلاقی خستی و تقسیم شود. جامعه شناسان کوشش کرده‌اند برای خستی‌بودگی نظام اخلاقی یک دلیل ساده ارائه کنند. آنان ادعا می‌کنند که کارگران و گروه‌های مشابه آنان نادان و تحت انقیادند و تنها خودشان آگاهی و آزادی تفکر دارند. رانسیر باور دارد که این « دگرواره» از محور فلسفه افلاطون به جا مانده است. مطابق محور نظام اخلاقی افلاطون، کسانی که آمادگی حسی مناسبی برای کار دارند مانند هنرمندان یا کارگران وقت کافی ندارند و در نتیجه در بالا بردن دانش نظام اجتماعی ناتوانند. رانسیر تحت تأثیر کانت معتقد است: منحصر به فرد بودن تجربه استتیک‌ی به معنای منحصر به فرد بودن یک انگار است. داوری استتیک‌ی باید به گونه‌ای باشد که انگار کاخ موضوع مالکیت و سلطه نیست. کنش نجار به نشان داد که/انگار که دارای یک چشم‌انداز است. این/انگار توهم نیست. این/انگار باز توزیع امر محسوس است و ظاهراً باز توزیع بخش‌هایی است که قوای ذهنی بسیار کم و نقش طبقات بسیار پایین را بازی می‌کنند(Rancier, 2014, 18).

مطابق معمول این جواب/انگار دیگری است: برای افلاطون نظم نظام اخلاقی شهر باید به شکلی دیده می‌شد، انگار که خدا طلا را در روح کسانی قرار داده بود که قوانین را تعیین می‌کردند و آهن را در روح کسانی قرار داده بود که حکومتداری می‌کردند. این یک موضوع اعتقادی بود، آشکارا

افلاطون نمی‌خواست کارگران به این باور درونی برسند که حقیقتا خداوند آهن و طلا را در روح فرمانبران ترکیب کرده است. کافی بود تا کارگران این را درک کنند، به این معنا که آنها از بازوان، چشم‌ها و ذهن خود استفاده کنند؛ انگار که این حقیقت است. بعلاوه ممکن بود آنها حتی کاری بیش از این کنند و در نتیجه به شایستگی‌ایی که واقعا مناسب وضعیت آنان است برسند (Rancier, 2014, 204).

رانسیر می‌گوید هر نظام اخلاقی به خود این اجازه را می‌دهد که اصول اخلاقی را مشخص کند، همچنین باید یک جایگاه و شیوه‌ایی از بودن را معین کند که به نوبه خود معادل تعیین شیوه‌ایی از تفکر است. رانسیر بار دیگر به نقش جامعه‌شناسان را در ترسیم نظام اخلاقی تاکید می‌کند. تاریخ در دوران‌های متفاوت از لحاظ نحوه ساخت هستی، تفکر و روش تعریف خاص خود را دارد. این موردی است که آن را تفکر انضباطی می‌نامد. در واقع یک رشته در درجه اول به معنای بهره‌برداری از یک حوزه نیست؛ بلکه یک مجموعه از روش‌های مناسب را برای یک حوزه یا نوع خاصی از موضوع تعریف می‌کند. به نظر رانسیر رشته در درجه اول همان ساخت ابژه یا دیگری و به معنای ابژه‌ای درباره تفکر است و ایده خاصی از دانش را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر ایده خاصی از توافق میان دانش و توزیع موقعیت‌ها یا یک قاعده توافقی میان دو شکل از دانش (فهم) و دو شکل از جهل را شرح می‌دهد. این یک روش برای نشان دادن یک اندیشه قابل فهم است، یک اندیشه از خود ابژه‌های شناختی که می‌توانند فکر کند و بداند (Rancier, 2014, 211).

اعدام سقراط برای افلاطون همان معنا و اهمیتی را یافت که مرگ عیسی برای پل رسول داشت. افلاطون مرگ سقراط را به مثابه ایثاری برای کل اجتماع دولت‌شهر، به واقع‌ایی دراماتیک بدل ساخت. ما اکنون می‌دانیم افلاطون به نام سقراط چه کرد: حذف تفکر بیرونی از راه درونی ساختن وجه رادیکال این تفکر و مهمتر از همه گرفتن زهر آن است. در فلسفه افلاطون همه افکار قبلی به طور همزمان نفی، حفظ و رفع می‌شوند. مکالمات دیالکتیکی یا جدلی افلاطون به معنای حفظ دگربودگی و در واقع شکل دیگری از تک‌گویی بودند (کاراتانی؛ ۱۹۶۰، ۱۴۰). به باور رانسیر فلسفه تا کنون معادل یک دگر برای ایدئولوژی بوده است و پژوهشگر باید بر هم زنده این نظم نظام یافته فلسفی باشد (Pelletier, 2009, 284). بر خلاف تصور رایج نوآوری واقعی سقراط و افلاطون در این نیست که عقل جزء جوهری جهان یا نفس است، بلکه در این ایده است که فقط آنچه فرایند گفتگو را از سر می‌گذراند عقلانی است. عقلانی بودن مترادف با پذیرفتن اصل گفتگو با دیگران به

مثابه شرط مقدماتی است. اثبات واجد قدرتی الزام آور است زیرا شامل غور و تعمق دسته جمعی همراه با دیگران می‌شود. به لطف همین فرایند است که ریاضیات هنجار تلقی شده است (کاراتانی، ۹۶، ۹۷).

به باور رانسیر رشته‌های فلسفی قلمرو خود را با از بین بردن بنیان معمول زبان و اندیشه تعیین می‌کنند. مثلاً آنان مرزی میان سخنِ نجار با آن چه که به عنوان جایگاهش معنا یافته می‌کشند. در این جا نظر رانسیر شبیه والتر بنیامین در مورد روایات تاریخی است. او تاریخ را نه مجموعه‌ای از روایت‌ها، بلکه انبوهی از تصاویر می‌داند (چاوشیان، ۱۳۹۱، ۲۵۰). همان‌طور که قبلاً در مورد اشاره کردیم کارگر رانسیری درگیر یک جنگ علیه جهل استتیک است. در واقع فلسفه باید خود را درگیر مبارزه‌ای کند که کارگر با خودش دارد. تا کنون فلاسفه خواهان بدن‌هایی بوده که تحت کنترل نظام اخلاقی جامعه درآمده باشند: ادراکات، احساسات و تفکرات باید مطابق با نظام اخلاقی فیلسوفان باشد. به نظر آنان تفکر باید با موقعیت و شغل‌شان تناسب داشته باشد. اما نکته مهم این است که این تناظر دائماً مختل می‌شود. کلمات و گفتمان‌هایی هستند که بی صاحب‌اند و آزادانه در گردش هستند و بدن‌ها را به سوی سرنوشت خود هدایت می‌کند. برای نجار و برادرانش این کلمات ممکن است برابری، آزادی یا مردم باشد. چشم‌اندازهایی وجود دارند که نگاه خیره را از دست جدا می‌کند و کارگر را به یک زیباشناس تبدیل می‌کند. اندیشه انضباطی باید بی‌وقفه به منظور برپایی روابط پایدار میان وضعیت بدنی و شیوه‌های ادراک جلوی از دست دادن منابع با ارزش را بگیرند و این به معنای مطابقت داشتن با آنهاست (Rancier, 2014, 203-6).

رانسیر می‌گوید جهان بورژوازی به دو بخش تقسیم شده است: یک بخش کسانی هستند که زندگی نباتی دارند و در حالی که با تبلی روی مبل دراز کشیده‌اند و مادام جهان را ترسیم می‌کنند و بخش دیگر آنانی که با کسب دانش از فرهنگ خانوادگی خود را رها کرده‌اند مانند کاشفین، شعرا، دوستانان جمهوری خواه، پایه‌گذاران شهرهای آینده و رسولان مذاهب جدید از این گروهند (۱۹۸۹، ۲۰). رانسیر استدلال می‌کند که کارگران باید ویژگی هر دو بخش را داشته باشند، نه به این دلیل که آنان نسبت به شرایط خود آگاهی به دست آورند، بلکه برای این که علایق خود را حفظ کنند و در موردش فکر کنند؛ تا بتوانند جهان دیگری را ترک کنند، به عبارت دیگر جهان دیگری آشکار می‌گردد و نوع جدیدی از روابط میان هستی‌ها آغاز می‌شود و امکان و احتمالات دیگری قابل دیدن می‌شود (۱۹۸۹، ۱۱۶).

برای رانسیر نظام اجتماعی افسانه‌ای بیش نیست. هیچ یک از تقسیماتی چون نوع، گونه، جنسیت و طبقه در جامعه واقعیت ندارد. تنها افرادند که واقعی‌اند، تنها ایشان اراده و ذکاوت دارند و تمامی نظام-هایی که افراد را به انقیاد نوع بشر درمی‌آورد و تابع قانون جامعه و قدرت‌های گوناگون می‌سازد؛ تنها زاینده خیالند. این روش‌های توصیف هر دو به یک نتیجه خلاصه می‌شوند: چه آن توده تخیلی مبهم و چه این افسانه مسخره را بی‌عقلی تک تک افراد است که مدام می‌آفریند و بازآفرینی می‌کند و هر شهروند را به پیروی از این و آن وامی‌دارد، هرچند که هر انسانی کلیه امکانات لازم برای آنکه ذکاوت خود را از قید رها سازد در اختیار دارد (رانسیر، ۱۳۹۵، ۱۱۹).

سیاست استتیکِ سوژه:

چگونه سوژه خشتی می‌تواند موجب تحقق امر سیاسی شود و فرم بیانی خود را مرئی کند؟ در این جاست که بحث استتیک سیاست مطرح می‌شود. به باور رانسیر استتیک چیزی نیست مگر جست و جوی معنا در جزئیات بی‌معنای زندگی روزمره در آستانه تبدیل شدن آنها به تجربه سوئه نقادانه و رهایی بخش تجربه است. استتیک دقیقاً در آغاز کردن از این لایه حس‌پذیر نهفته است و ابزار لازم برای نقد مفصل‌بندی فلسفه انتزاعیست که از افلاطون و ارسطو به ارث رسیده است (اخگر، ۱۳۹۵، ۴۵). بین نظام اخلاقی و یک چشم‌انداز استتیک دو جایگزین وجود دارد. علت جایگزین بسیار ساده است: در درجه اول موضوع سیاست ساختارها و قوانین نیست و دوم، سیاست بیشتر موضوع پیکربندی بافت احساسی جامعه توسط کسانی است که قوانین و ساختارهای احساسی جامعه را بنا می‌کنند. در یک جامعه چه موضوعاتی متداول و معمول است؟ جامعه شامل چه موضوعاتی است و در آن چه کنشها و استدلال‌هایی سیاسی محسوب می‌شوند؟ (Rancier, 2009, 19). رانسیر در پاسخ به این پرسش‌ها از دموکراسی، معمول‌ترین مفهوم سیاسی جهان ماشروع می‌کند.

او دموکراسی کلود لوفر را صوری می‌داند چون در آن حاکمیت اکثریت مبتنی بر زندگی و تجارت آزاد است. لوفور مفهوم دموکراسی را بر پایه آرای لاکان صورتبندی می‌کند: «در دموکراسی جایگاه قدرت به لحاظ ساختاری تهی است، آنانی که قدرت را به کار می‌بندند تنها به طور موقت مجاز به اعمال آن‌اند، کسی حق ندارد با آن جوش بخورد و تا همیشه در آن خانه کند» (ژیزک، ۱۳۹۵، ۲۶۱). در اینجا رانسیر قصد ندارد مانند برخی از روشنفکران ارزش‌های ظاهری نظام سرمایه‌داری را مورد انتقاد قرار دهد بلکه می‌خواهد به اختلال درون ماهیت دموکراسی اشاره کند. انتقاد او بیشتر نسبت

برخورد یک بخش با بخش دیگر است، برخورد و تعارض میان فقیر و غنی، فرمانروا و فرمانبر. دموکراسی مکملی برای یک بازی ساده و مورد توافق سلطه و شورش است. دموکراسی را هم از نظر نظام اخلاقی و هم از نظر استتیکی می‌توان درک کرد (Rancier, 2014,201).

به نظر رانسیر دریدا درباره دموکراسی دیدگاه اخلاقی صحنه می‌گذارد. بر طبق این دیدگاه ماهیت حکمران بر اساس تبار پذیرفته شده است. در واقع حکومت مداری به خداوند متعال برمی‌گردد. خدا در پادشاهان متبلور می‌شود و حکومت دموکراسی زمانی ایجاد می‌شود که مردم نظام پادشاهی را سرنگون کنند. بر طبق این نظریه مردم هیچ ویژگی‌ای ندارند و مفهوم مردم از حاکمیت مشتق می‌شود. منطق فوق موجب می‌شود که نه تنها چهره مردم مورد سوژن قرار می‌گیرد، بلکه سیاست و سوژه سیاسی نیز به عنوان ظرفیت دیگری مورد بدگمانی قرار گرفته است.

به نظر رانسیر دریدا مفهوم سیاست را با مفهوم حاکمیت و برابری شناسایی می‌کند. در دیدگاه او هیچ گسستی بین قدرت سیاسی و قدرت فامیلی وجود ندارد. در واقع دولت-ملت برای دریدا به معنای پدرسالاری است و سوژه سیاسی نیز یک برادر است. به باور رانسیر حتی شهروندی نیز در مفهوم-سازي دریدا روشن نیست. شهروندی تنها یک اسم دیگر برای برابری است. دریدا دموکراسی بدون مردم را ارائه می‌کند که در آن هیچ امکانی برای سوژه وجود ندارد تا بتواند نقش کراتوس مردم را ایفا کند (Rancier,2014,219).

برای درک مخالفت از نقطه نظر دیدگاه استتیکی باید آن را نسبت به دیدگاهی فهمید که در مورد توزیع قدرت و قانون اخلاقی بی‌طرف است. همان طور که قبلا اشاره کردم قانون اخلاقی مبهم است. بر اساس این قانون، قدرت به معنای اعمال میزان معلومی از قدرت بر اکثریت مردمی است که آن را در اختیار ندارند. کسانی که اعمال قدرت می‌کنند استلزام به چنین کاری دارند زیرا آنان کثیشانی از طرف خداوند، نسل بنیانگزاران، بزرگان، بهترین نوع، خردمند، بافضیلت و ... هستند. این چیزی است که رانسیر آن را قلمرو «آرخه» یا آغاز می‌نامد، منطقی که بر طبق آن اعمال قدرت در ظرفیت اعمال آن پیش‌بینی شده است و این ظرفیت به نوبه خود به معنای محقق شدن اعمال نفوذ است. رانسیر ادعا میکند که بیطرفی منطقی مکمل دموکراسی است و نگران هر گونه زیاده‌روی در مقام است. این همان مفهوم قدرت به معنای توده مردم است. اما برای رانسیر توده مردم به معنای جمعیت نیست. به معنای هیچ یک از طبقه اقلیت و یا اکثریت نیست. بلکه توده مردم را کسانی تشکیل می‌دهند که هیچ صلاحیت خاصی، هیچ قابلیت نسبت به موقعیت و حرفه خود، هیچ

شایستگی‌ایی برای فرمان دادن به جای فرمانبر شدن و هیچ دلیلی برای تحت فرمان بودن به جای فرمانروایی ندارند (Rancier, 2014, 213).

رانسیر اثر استتیک را نوعی عدم شناسایی تصور می‌کند آن هم در جایی که فرد از عضویت خود در گروه همجنس‌اش صرف‌نظر می‌کند: «جامعه استتیک رانسیری جامعه افراد ناشناس است» (رانسیر ۲۰۱۱: ۷۳). به همین دلیل تخیل اتوپیا «جامعه استتیک» مواجهه‌ای بر سر امتیاز و قدرت نیست. می‌توان گفت او می‌خواهد ساخت‌های کهنی را بیابد که «شناسایی» یک گروه موجود _ که آن در جهان مسلط سرکوب شده است _ در روابط متخاصم با گروه‌های دیگر به دست می‌یابد و به نظرش اثر سیاست استتیک دقیقاً در همان سطح جای دارد. اگر هر «ناشناخته‌ایی» وجود دارد، آن ناشناخته با نابرابری در آرایش اعضا گروه خود و به نفع خود هستی می‌یابد؛ نه به خاطر ماهیت‌های گروهی که به آن تعلق دارد (Wayan, 2014, 97).

بنابراین برای رانسیر تنها مقامی که باقی می‌ماند یک مقام آنارشیک است، و آن خاص کسانی است که هیچ مقامی برای حکومت کردن نسبت به کسانی که ماهیتاً حکومتگرند ندارند. این همه معنای چستی دموکراسی است (Rancier, 2006, 47-48). دموکراسی یک نظام حیرت‌آور است: بر این اساس هیچ دلیلی برای این که برخی از مردم باید حکومت کنند در واقع هیچ دلیلی درباره تبعیت دیگران از آنان وجود ندارد. این اصل آنارشی دموکراسی است و جدایی پیوند قدرت و مردم است. تناقضی در آن است که اصل آنارشی دموکراسی تبدیل به تنها اصل برای وجود چیزی مانند قدرت سیاسی و یک جامعه سیاسی می‌شود. در سطح جامعه انواع قدرت‌های اخلاقی وجود دارد: خانواده، قبیله، مدرسه، محل کار و غیره؛ والدین بر کودکان، بزرگترها بر کوچکترها، ثروتمندان بر فقرا، معلمان بر دانش‌آموزان تسلط دارند. فقط تا زمانی که جامعه از پیوستگی این قدرت‌ها ساخته شده است و نیز تا زمانی که این قانون برپاست که کل باید از یک نفر پیروی کنند، مجموعه‌ی قدرت آنها هنوز سیاسی محسوب نمی‌شود. هر اجتماعی یک موضوعی سیاسی است. به نظر رانسیر تنها یک اصل بالاتر از همه دیگران وجود دارد: یک حق یا اصل دموکراتیک، و آن اصل شایستگی کسانی است که هیچ صلاحیتی ندارند (Rancier, 2014, 201). دموکراسی ظهور ناگهانی هویت‌های جدید و مرئی شدن یک شیوه زیست نامرئی است که خواست‌ها و ادعاهای خاصی را بیان می‌کنند بدیل‌های را برای نظم موجود فرامی‌خوانند (Smith, Weisser, 2012, 190).

بنابراین رانسیر دموکراسی را به معنای برابری‌ای می‌داند که پیشاپیش در نابرابری وجود دارد. او معتقد

است که باید زنگار تاریخی را از واژه‌ها بزدایم. درکِ رانسیر از مکمل دموکراسی عبارت است از: توده مردم مکملی برای مجموعه تفکیک‌های اجتماعی محسوب می‌شود. این بخش مکمل را کسانی تشکیل می‌دهند که هیچ صلاحیتی ندارند، آن‌ها در شمارش به عنوان یک مجموعه از مردم حساب نشده‌اند (Harris, 2015, 2). جمع کسانی که بدون بخش‌اند و نه به معنای مردم ضعیف‌تر بلکه به معنای «دیگری» است. قدرتِ توده مردم قدرتِ هر کسی است. توده مردم آن جایی موضوعی سیاسی است که نسبت به بخشی از جامعه ناهمگن محسوب شود. آن یک (غیر) است، اما غیر از نوع خاص تا آنجایی ناهمگن است که هم معنی قابلیت جایگزینی است. این تفاوت خاص، بی-تفاوتی نسبت به تفاوت است، بی‌تفاوتی نسبت به کثرت تفاوت‌هاست و به معنای نابرابری است که نظم اجتماعی را بنا کرده است. دموکراسی ناهمگن به معنای اختلال پیوند دو منطق است. ناهمگونی-ای که معمولاً تعیین شده، درست همان طور که سیاست از دو منطق متناقض ساخت یافته است. از یک طرف، مردانی هستند که بر دیگران حکومت می‌کنند چون آن‌ها به خاطر ویژگی‌هایی چون بزرگتری، ثروتمندتری، خردمندتری و سزاوار حکومت بر کسانی هستند که هیچ موقعیت و صلاحیتی ندارند. آن‌ها طراحان و ابداع‌کنندگان قانون هستند که توزیع جایگاه و صلاحیت‌ها را پیش‌بینی کرده‌اند. این چیزی است که رانسیر آن را «قانون پولیس» می‌نامد. اما از طرف دیگر، آن قدرت باید با یک قدرت مازاد تکمیل شود. حاکمان بر آن اصول نهایی حکمرانی می‌کنند که هیچ دلیلی وجود ندارد برای این که چرا آن‌ها باید حکومت کنند. قدرت آن‌ها به خودِ فقدان مشروعیت متکی است. این به معنای قدرت مردم است: بیرون رفت از چنین سیاستی مکمل دموکراسی است (Rancier, 2014, 197).

بنابراین به باور رانسیر دانش استتیکی به این معنا نیست که برای ما فرصت مناسبی را برای کسب تجربه حسیِ نزدیکتر ایجاد می‌کند؛ بلکه دانش استتیکی یک شیوه از سخن گفتن درباره آن نبرد خاموش و به صحنه آوردن مجدد زمینه جنگ است. چیزی که فوکو "سروصدای دور از جنگ" می‌نامد. برای عملی کردن دانش استتیکی باید یک جهل معین را به کار گرفت. باید مرزبندی‌های منظم را نادیده گرفت تا این وضعیت به عنوان یک سلاح مبارزه به حال اول برگردد. این همان کاری است که رانسیر با مثال نجار انجام داد. او عنوانِ نجار را به بیرون از زمینه معمول خود برد که تاریخ اجتماعی تا کنون آن عنوان را به معادلِ نمودِ شرایطِ کارگری مورد بحث قرار داده است (Rancier, 2014, 201).

افسانه افلاطونی یک رابطه‌ی قاطع دوجانبه میان یک وضعیت و یک تفکر را تعیین کرده است. رفتار نجار در ضدیت با این افسانه حلقه را می‌شکند. باید شکلی از تفکر «غیررشته‌ای» ایجاد کرد تا فضای بدون مفصل‌بندی خلق شود (همان؛ ۲۰۲). به باور رانسیر داستان زندگی نجار در گفتگوی روایت فلسفی توزیع ساخت یافته سرنوشت‌ها و صلاحیت‌ها پنهان شده است. رانسیر فلسفه را یک دگر ایدئولوژیک می‌داند، و به نظر او اکنون فیلسوفان و جامعه‌شناسان باید برهم زنده این نظم نظام یافته تاریخ فلسفه باشند (Pelletier, 2009, 284).

استتیک رانسیر به عملکردی فرا رشته‌ای فلسفه و روابط آن با علوم اجتماعی اشاره می‌کند. به طور سنتی فلسفه یک شاخه‌ی فرارشته‌ای در نظر گرفته شده که روش‌های علوم اجتماعی را منعکس کرده یا علوم اجتماعی را با اصول خود ارائه داده است. این روش و سلسله مراتب دیگری از قرار دادن گفتمان‌ها در جایگاه فلسفه است. اما یک روش سومی خلق شده و با درک آن لحظه تظاهر فلسفی بنیان نظم گفتمانی را واژگون کرده است. این کاری است که رانسیر سعی کرده با برقراری ارتباط میان روایت نجار با افسانه افلاطون آن کار را انجام دهد (Rancier, 2014, 203). چنان که پیشتر معلمش فوکو بحث وظیفه اخلاقی سوژه را مطرح و معتقد بود که وظیفه اخلاقی هر سوژه شناخت و کشف خود، بیان حقیقت در مورد خود و نیز برساختن خود به منزله ابژه دانش چه برای دیگران و چه برای خود است (فوکو، ۱۳۹۶، ۵۲). رانسیر این وظیفه را هم به افراد به حاشیه رانده شده و هم به محقق تعمیم می‌دهد. بنابراین رانسیر مفهوم استتیک را به عنوان یک فضای مستقل بسط می‌دهد. این فضای استتیکی محیط منحصر به فردی را برای همه می‌گشاید، در واقع او با این چرخش استتیکی توانست شالوده برابری رادیکال را بنا کند (Bosteels (19, 2019).

برای رانسیر زیرسازی شالوده یک داستان مسئله‌ای استتیکی است. وظیفه فلسفه این است که تشخیص دهد چگونه یک نظام اخلاقی خاص موجب پیدایش نوع خاصی از تفکر و خلق دیگری شده است. فلسفه اسطوره‌ای رانسیر می‌تواند منبعی حیاتی برای جنبش‌های برابری طلب باشد (Lampert, 2017, 101). رانسیر امکان‌رهایی از زمان و مکان را در حوزه اجتماع فراهم می‌آورد، چهره تغییر شکل داده سیاست را بازنمایی می‌کند و سپس رهایی از یک موقعیت سنتی در تاریخ فلسفی، اجتماعی و تاریخی را آشکار می‌سازد (Madore, 2017, 319).

نتیجه‌گیری:

با خوانش اسکینری مقصود رانسیر از سوژه سیاسی آشکار شد. او به دنبال کشف خشی بودگی

نظریاتی است که به واسطه توزیع امر محسوس نظام فلسفی ساخت یافته‌اند. به نظر رانسیر نکته این است که فلسفه و علم، نه می‌توانند دست از وابستگی ذاتی به اجماع اخلاقی را بکشند و نه به قدرت ویرانگر دیگری بزرگ اشاره کنند. اگر عملکرد استتیک سوژه معنایی داشته باشد، تخریب آن توزیع‌ها است. همه قلمروها مکان‌های پیش‌بینی شده شکل منحصر به فرد توزیع امر محسوس هستند. قابل فهم است که مکان‌شناسی همیشه یک موضع‌نگاری از نمایشی عملیاتی است. هیچ قلمرویی برای نوع خاصی از تفکر وجود ندارد. تفکر در همه جا هست. فضای تفکر هیچ پیرامونی ندارد و همیشه درون آن تقسیم اشکال مشروط توزیع‌ها قابل فهم است. آن مکان‌شناسی‌ایی قابل فهم است که آمیزش منحصر به فرد میان دو احساس و نیز شکاف‌ها و گره‌های پذیرفته شده را دریابد.

رانسیر باور به انفعال سوژه دارد و با تکیه بر سیاست استتیک مدام می‌کوشد آن لحظه جادویی و به شدت بوطیقای سوژه سیاسی را توضیح دهد. سوژه سیاسی یک کنشگر توخالی است که با به چالش کشیدن چارچوب تثبیت شده‌ی شناسایی و طبقه‌بندی، مواردی از دادخواهی سیاسی را سبب می‌شود و الزاما این کار را با آگاهی انجام نمی‌دهد. سوژه برای او یک کنشگر سیاسی نیست که به دنبال قدرت یا منفعت خود باشد. سوژه سیاسی کسی است که از گروه و طبقه همجنس خودش جدا شده است. سوژه رانسیری بدون اینکه نیازی به آگاهی سیاسی داشته باشد می‌تواند یک کنشگر سیاسی محسوب شود.

او با انتقادش بر فلسفه یک نوع دانش استتیک مکمل را خلق می‌کند که با مدد از آن می‌توان توزیع مجدد بازیگر بندی مکانی، مکان‌های یکسان و متفاوت و موازنه دانش و جهل را پذیرفت. دانش استتیک به کنشی گفتمانی اشاره دارد که نیروی آرایشی و تعاریف را در نزاع گفتمانی مجدداً ثبت می‌کند. رانسیر گستردگی مرزهای نامعلوم علمی را که حق ابراز نظر در مورد موضوعات را به انحصار خود درآورده‌اند را لغو می‌کند. او دانش زیباشناسی برابری زبان و مقام مشترک گفتمان‌ها را برای ساخت موضوعات، داستان‌ها و نظام‌ها باز نویسی می‌کند. اگر این عمل فلسفه نامیده شده است به این معنا نیست که فلسفه نام یک رشته یا قلمرو است. این نام کارایی و کنشی است که ویژگی قلمروها را به تقسیم معمول ظرفیت تفکر بازمی‌گرداند. این به معنای کنش استتیک است که به باور رانسیر همچنین می‌تواند یک روش برای برابری نامیده شود.

منابع فارسی:

۱. ای. هال، دونالد؛ سوژه‌گی: ما چه کسی یا چه چیزی هستیم؟؛ ترجمه شاهی، هادی؛ نشر کتاب پارسه؛ ۱۳۹۶
۲. اخگر، مجید؛ بازیابی امر محسوس: هفت گفتار در زیباشناسی؛ نشر بیدگل؛ ۱۳۹۶
۳. رانسیر، ژاک؛ توزیع امر محسوس: سیاست و استتیک و رژیم‌های هنری و کاستی‌های انگاره مدرنیته؛ ترجمه: صالحی اشکان؛ نشر بن‌گاه، ۱۳۹۳
۴. _؛ سیاست ورزی زیباشناسی؛ ترجمه: محمدی، فتح؛ نشر هزاره سوم؛ ۱۳۹۳
۵. _؛ وضعیت دموکراسی؛ ترجمه: شیخی، محمد رضا؛ گام نو؛ ۱۳۹۶
۶. _؛ سیاست و زیباشناسی؛ مترجمان: افتخاری‌راد، هوشنگ و داورپناه، بابک؛ نشر زاوش؛ ۱۳۹۲
۷. استواراکاکیس، یانیس؛ لاکان و امر سیاسی؛ ترجمه جعفری، محمدعلی؛ نشر ققنوس؛ ۱۳۹۲
۸. بدیو، آلن؛ فرضیه کمونیسیم؛ مترجمان: فرهادپور، مراد و نجفی، صالح؛ نشر مرکز؛ ۱۳۹۶
۹. چاوشیان، سنا؛ روش شناسی مطالعه لحظه اکنون: منظومه و خاستگاه از دیدگاه والتر بنیامین؛ فصلنامه علوم اجتماعی، مقاله ۱۳؛ شماره ۶۵؛ تابستان ۱۳۹۳
۱۰. کاراتانی، کوچین؛ کانت و مارکس، مترجمان: فرهادپور، مراد و نجفی، صالح؛ نشر هرمس؛ ۱۳۹۶
۱۱. کچوییان، حسین؛ فوکو و دیرینه شناسی دانش؛ دانشگاه تهران، ۱۳۸۲
۱۲. دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل و فوکو، میشل؛ فراسوی ساختارگرایی؛ ترجمه: بشیریه، حسین، تهران؛ نشر نی؛ ۱۳۷۹
۱۳. ژیزک، اسلاوی؛ گزیده مقالات: ژاک رانسیر و سیاست رادیکال؛ ترجمه: نجفی، صالح؛ گام نو؛ ۱۳۹۵
۱۴. شلر، ماکس؛ کین توزی؛ ترجمه: نجفی، صالح؛ نشر ثالث؛ ۱۳۹۲
۱۵. فوکو، میشل؛ خاستگاه هرمونیتیک خود؛ مترجمان: سرخوش، نیکو و جهان‌دیده، افشین؛ نشر نی؛ ۱۳۹۵
۱۶. نوذری، حسینعلی و پورخداقلی، مجید؛ روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: متدولوژی کوئنتین اسکینر؛ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی؛ شماره یازدهم؛ ۱۳۸۹

منابع انگلیسی:

1. Ernest ,Harris, Divid ; Ranciere: Padagogy and Politics; jun 2015; hipatia press.2015
2. Jacques Ranciere: A Few Remarks on the method of Jacques Ranciere, Parallax, 2009, Rotledge . 2009
3. Lampert, Matthew; how To Do Things With Ranciere; Comparative and Continental Philosophy . 2017
4. Madore,Jeol; Disembodied Politics: Commitment and Formal Distance in Ranciere; Journal For Culture Research ; sep 2017.
5. Mesing, Dave; Ranciere, Derrida, and Eglitarian Politics in Pseudo_ Dionysius; Political Theology. 2015
6. Pelletier, Coroline ; Ranciere and Poetics of The Social Sciences; International Journal of Research and Method in Education. 2009
7. Pirsoul, Nicolas; Identity Beetween Police: Ranciere Political Theory and Dilemma of Indigenous Politics; 13 Mar 2017; Critical Horizons. 2017
8. Ranciere; Jacques; The Sesthetic Turn In political Thought; Edited by Kompridis, Nikolas; BLOOMSBURY; 2014.
9. Smith, Jasone and Weisser, Annette; jacues Ranciere: Between Intellectual Emancipation and Aesthetic Education. 2012
10. The Aesthetic Dimension: Aesthetics, Politics, Knowledge,Critical Inquiry,36(1) . 2009
11. Thinking Between Disciplins: an Aesthetics of Knowledge: Parrhesia. 2006
12. Wayan, Michael; Red Kant: Aesthetics, Marxism and the Third Critique; BLOOMSBURY. 2014